

حقوق فراغت انتم هم سبوق وقت بود از یاد حافظ مسک و حکم شوق حافظ  
یا دندن التری و در سینه نه در سینه کلاه کیم به منسوب لادن در دنی مح  
و قشنگ در سینه مراد حکایت از سبوق استقامت و حصول بولوغت بیان در  
**له انصاف** که شرح با بزرگی آن ماه اگر ادران با یک طبع مستقیم با غیبه  
گردان نهادیم کفر نیست بیون توفیق الهی که در وقت دن کلن قضا به وصالها  
در ماه دن مراد خدا در آیهین حقوق ما نیز در آیهین توفی آینهی خودی بلور  
بیک صیغه چاره با بخت کرم آه بخند نه چاره می چاره بود که ما شیخ و در اعظم  
بنا سیم هم شرح و در عظم کفر زبانی اکمل در با چاره کرده با قصه کوه تان  
یا شراب جاسمی در با قصه در قصه ایمن از عاقل و در کلاه توفی من عاقل  
رند داندن حکم توفی استغفر و الله استغفر و الله حاشا که من بونی ابرم  
عکس ز رزق با اینستاده سنگ بزرگ بره بر عکس رو سندی آینه دویا  
آن آرزو است آه ای آینه بزرگ که سنگ فلک کون آه در حکم نشه قطره در که  
سنگ عشتاق اصلا نه شایسته ام که دیوه خولیه قطره اولی احتمال در که ضایک  
صفت استخفا سبب بیان اول و در سینه دلی اولی جان در **انصاف** و **انصاف**  
صبر آبی در درم فانی در با بخت شمری ضام القاه نو لیدی بنیم شعور م  
اولی نه وقت بن اگر فانی اول و در سینه ما انشاء اولی محنت در مراد جان اول  
دن و عین و در حال طلب اندر کن بیان در حافظ چنانی که وصل خوابی  
ای حافظ نه فاله سمن اگر وصال است اسک خون با بخت خرد در گاه  
دیگانه سکا دم کان یک که مراد وصال جانانی مشتت حاصل اولی  
دیگر **وله انصاف** عید نیست و در سینه کلماتی بیار داده میرام کل  
زمانه در ای سنی شراب کسور **حکام** کل که در این بی بی قرض نهاده کل

سوس زمان  
مصلحت در

دقی

و حق کیم که کوشش در شراب که سر زنی بوش قرض توفیق زین زهد و پارسایی  
بگرفت خاطرین بود به بار ساق دن بنم خلم منتض اولی ساقی بدن  
سزای ناول سوزگ ده ای ساقی بر شراب و بر تاول کش ده اول مراد  
ریدان اعراض ابر عشتاق الحق طلب اندون انصاف در حقوی که در بی صیغه  
می که عاقلان را صدق که دون عاقلان بر نصیحت ایدر ایدی آخر روز  
دیدمش مست تقوی بیاد داده بود کون ان تقوی سلیله و مرستی مست کورم  
مراد عاقلان طین ایدر عشته جنگ اولش کوردم و دیگر این کی دوروز و دیگر  
کل را عیسی آن بوهر ال کونک کلی شریف بیل که عاقلان طین حوی ناما  
قیان ساهه اگر عاقلان اسک ساهه ساقی لرا لرا طرب استه کل گفت  
ای حرفان قابل چنانستند کل کندی ای حرف لرجون غافل دور رسز  
بی با یک دور جنگ دبی با ز و جام باوه چیک قیل اول رسز و با سز و شراب  
فوشن مراد ای عاقلان چون طرب سز و عشتاق سز در کز دست غافل دور  
سز ملکه در قلب صیغی دانی چه خوش ناید بیلور من صیغی چکنده  
نه خوش کورنور علس عذار ساقی در جام می قشاده ساقی یک عذار  
عکس شراب قرضه در کوشش مراد سز شدن عشتاق ایها حاصل تنگ زیاده  
طین ایدر کن بیان در قطره چو پرده سز و شایسته اگر خوانند مطرب  
چونکه برده دوره لایق در لگ اوقیه از طرب سز حافظ در سز و شایسته  
حافظ شری طرب زنون شایسته یک بر زمین برده بودند مقام سز و شایسته  
مطرب اگر قرینه در **ایضا** نصیب من چو خرابات کرده است الکر  
چون خدا به نصیب می نه ایلیش در درین میان بود ایدر اخر اص کناه  
دی ای زاید بو اور تا به هم کنا هم نه در مراد سز از نه اطلاع اولی کنا

۲۴۱  
دی دون

کفر از سلوب